

شاعران عرب در سفر

صندلی‌های ردیف نخست خالی شود کسی آن را پر نمی‌کند و این معضل در شعر و ادب جهان عرب نیز کاملاً محسوس است. چرای این کار را صاحب‌نظران به علت و معلول‌های فراوانی نسبت می‌دهند، از شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و اقتصادی گرفته تا شرایط تاریخی و جغرافیایی، و روانی و روان‌شناختی، اما در اینجا قصد ورود به متن چنین مبحثی را نداریم، بلکه عجلتاً به معرفی اجمالی این شاعران طایفه دار می‌پردازیم و سخن ژرفتر را به مقامی و مقالی دیگر موکول می‌کنیم.

سال گذشته که با پنجاهمین سال تولد شعر نو عرب مصادف بود، برای دست‌اندرکاران ساحت شعر سالی نکوبار نبود. در این سال سه تن از طایفه داران شعر امروز عرب به دیار باقی شتافتند و اهالی این قلمرو را سوگوار ساختند. محمد مهدی الجواهری، سترگ‌مرد شعر کلاسیک و آخرین بازمانده نسل بزرگان، بلند‌الحیدری، یکی از سه آغازگر انقلاب شعری تفعیله (نیمایی) و نزار قبّانی، بزرگترین عاشقانه‌سرای عرب. البته کمی پیش از این سه تن، محمد عمران، شاعر بزرگ سوری، نیز رخت ابدیت به تن کرد، اما او از نسل بعد از طایفه داران به شمار می‌آمد.

متأسفانه مدتی است در ساحت ادبیات، هر کدام از

سال ۱۹۶۹ پس از بر سر کار آمدن حزب بعث در عراق، نظام حاکم در حرکتی سیاسی و دیپلماتیک الجواهری را با احترام به کشورش بازگرداند، اما دیری نگذشت که ماهیت این اقدام نیز معلوم گردید و الجواهری بار دیگر به تبعید رفت.

محمد مهدی الجواهری به دلیل علاقه مندی به فرهنگ و ادبیات ایران، چندبار به کشور ما سفر کرده که نخستین بار حدود هفتاد سال پیش بود، و از آخرین مرتبه نیز شش سالی می‌گذرد.

الجواهری در کتاب خاطرات خود در صفحات ۱۲۲ به بعد درباره سفر خود به ایران سخن گفته است. او می‌نویسد:

«از شهر نجف که دور تا دور آن را دیواری نیمه ویران احاطه کرده بود و قبرستان دارالسلام یک طرف آن را در برمی‌گرفت بیرون آمدم. البته نمی‌خواهم به کرانه‌های کوچک و زیبای رودخانه ظلم کرده باشم و تصاویر زیبا و غمناک امتداد فرات را به سمت جنوب به یاد نیاورم. من از این فضای زیبا و غمگین بیرون زدم و ناگهان خود را در سرزمین ایران یافتیم. رود روی چشمه‌های روان، دامنه‌های سرسبز و کوه‌های سر به فلک کشیده و هم‌آواز، با چوپانان و کوچ‌نشینان و صاحبان مقامات مشهور و نغمه‌های زیبای نی و نوای سحرآمیز تار که از هزاران سال پیش روح آدمیان را به اسارت خویش در آورده است.

لا اربد النای انی

عازفاً آنأ فأنأ

(من نی نمی‌خواهم

که نوای نی را در سینه دارم

ازرو و شکوه‌ها را)

من راه خود را تا به تهران و سپس به منطقه شمیرانات پیش گرفتم و البته اقرار می‌کنم که هنوز هم از گلستانهای دیگر ایران

محمد مهدی الجواهری

محمد مهدی الجواهری به سال ۱۹۰۰ میلادی (۱۳۱۸ قمری) در شهر نجف اشرف از خاندانی اهل علم و فضل که نسب آنها به فقیه بزرگ شیعه، صاحب جواهر می‌رسد، به دنیا آمد. او نخست به تحصیل علوم حوزوی روی آورد و در کنار آن به تحصیل ادبیات و شعر کلاسیک عرب و بخصوص شعر متنبی پرداخت. الجواهری سپس به شهر بغداد رفت و ضمن اشتغال به تدریس، قلم‌زدن در مطبوعات را نیز آغاز کرد. او در مقاطع مختلف، روزنامه‌های متعددی منتشر ساخت و به دلیل نظریات سیاسی که با نظام‌های حاکم بر عراق هماهنگی نداشت به نامالیامتی دچار شد و مدتهای مدیدی را نیز در تبعید به سر برد.

الجواهری آخرین بازمانده شعر کلاسیک عرب به شمار می‌آید. استخوانبندی شعر الجواهری به همراه طنین واژگان فخیم زبان عرب، که اکنون آثار آن به فرهنگ لغات سپرده شده، میراث تمام شاعران سترگ عرب، بویژه شعر دوره عباسیان و بخصوص سروده‌های متنبی است.

الجواهری در سالهای ۱۹۳۵ تا ۱۹۵۳ سه مجلد از آثار شعری خود را منتشر ساخت که هر کدام از این مجلدها چندین بار به چاپ رسید و شهرت فراوانی برای شاعر به ارمغان آورد. او در سال ۱۹۶۹ نیز تمام آثارش را در چهار مجلد در بیروت منتشر ساخت. الجواهری به دلیل اندیشه‌های چپگرایانه و سرودن شعرهای سیاسی و اجتماعی و انتقاد از سیاست‌ها

حاکم بر عراق، مورد آزار فراوان قرار گرفت که باعث گردید سالهای متمادی در خارج از این کشور زندگی کند. او در این میان مدت هفت سال را در شهر پراگ چکسلواکی گذراند. در

(محمد مهدی الجواهری)
(نزار قبّانی)
(بلند الحیدری)

خاک و افلاک



جز آنچه در فاصله شهر جلولو در عراق و تهران آرمیده است، محروم مانده‌ام. در آن زمان، یعنی حدود هفتاد سال پیش، مردم نجف به راحتی می‌توانستند بار سفر ببندند و با بیرون آمدن از محیط کوچک خود پا به دنیای بزرگ بگذارند که هر گوشه آن سرشار از سرچشمه‌های روشنی و زیبایی است و به عبارتی موجزتر کسی که این دو مکان را می‌دید به راحتی پیشرفت سرزمین ایران و محدودیت و عقب ماندگی محیط زندگی ما را از هم متمایز می‌ساخت. و باید بگویم کسی که این دو جا را دیده پی می‌برد که چرا شعرهای من تا پیش از سفر به ایران آنقدر محزون و دردناک و شکوه آمیز بوده و شعرهایی که در این سفر درباره ایران سروده‌ام چه رنگ آمیزی دلشادی دارد، زیرا من صادقانه گفته‌ام:

کل اقطارك يا فارس ريف طاب فصلاک : ربيع و خريف

(تمام سرزمین تو ای ایران سرسبز است

و چه زیباییند هر دو فصل بهار و خزان تو.)

من در شهر کرند که از مناطق ییلاقی نزدیک مرز عراق است و در زیبایی و لطافت کم نظیر، شعر «دیدار با کرند» را سروده‌ام. این منطقه در زیبایی و سحرانگیزی به کردستان عراق شبیه است با این تفاوت که کردستان عراق از پنجاه سال پیش تا به امروز گلوله‌های توپ و تانک و موشک بر سر آن می‌بارد.

من شعر دیگری هم در وصف منطقه شمیران سروده‌ام که چند بیت آن علیه من هیاهویی راه انداخت و دشمنان آن را بهانه کردند و از آن تاریخ به بعد هم روند زندگی من و هم دشمنانم را دیگرگون کرد. در این شعر گفته بودم:

هب النسيم فُهِيت الاشواق

و هفاليکم قلبه الخفایق

هی «فارس» و هو اء هاربع الصبا

و سماء ها الاغصان والاوراق

(نسيم و زید و اشتیاق من وزیدن گرفت

و قلبم برای خاطرتان به تپش افتاد

آنجا ایران است که هوایش نسیم دلاویز شرقی است

و آسمانش پوشیده از شاخه‌ها و برگهاست.)

من این خاطرات را درحالی به یاد می‌آوردم که برایم بسیار عزیزند و با افتخار می‌گویم که مرحله‌ای از زندگی ادبی من را رقم زده‌اند. پنجاه سال پیش استاد احمد حسن الزیّات، ادیب معروف مصری، در مجله مشهور خود «الرساله» نوشت: شعرهای الجواهری که در ایران سروده تحولی مهم در روند شعر او به شمار می‌آید.

من بار اول در سال ۱۹۲۴ و بار دوم در سال ۱۹۲۶ به ایران

رفتم. در آن زمان برادرم عبدالعزیز در ایران زندگی می‌کرد. بار اول بعد از بهبودی از بیماری خطرناکی که به آن دچار شده بودم برای استراحت به ایران سفر کردم و بار دوم با دعوت برادرم که قصد داشت با گذاشتن من در کنار خانواده اش خود سفری به عراق داشته باشد:

باید بگویم این دو سفر که پیش از هفتاد سال پیش داشتم، مرا دیگرگون کرد من از آن به بعد دانستم که در خارج از محیط کوچک ما چه خبر است و شعرهایم رنگ اجتماعی به خود گرفت و من با خشم و غضب بیشتری علیه حکومت‌های خودکامه‌ای که خون ملت‌هایشان را در شیشه کرده‌اند، به مبارزه برخاستم. و باید بگویم که خیلی از شعرهای معروف بعدی من هم با الهام از آموخته‌هایم در این دو سفر سروده شده‌اند.

محمد مهدی الجواهری در آخرین سفر خود به ایران در سال ۱۳۷۰ شمسی در جمع شاعران حوزه هنری حضور یافت. در این دیدار یکی از شاعران ایرانی خطاب به او گفت: «عبدالوهاب البیاتی، شاعر معروف عراقی، اخیراً در مصاحبه‌ای گفته است که در ادبیات عرب هستند کسانی که لیاقت دریافت جایزه ادبی نوبل را دارند که جواهری در رأس آنهاست، شما چه نظری دارید؟»

سال پیش درباره امام حسین (ع) سروده ام. اگر مولا وساطت کند تا حضرت حق یک بیت آن را از من بپذیرد برآیم از هزار نوبل ارزشمندتر است.»

علاقه مندی جواهری به فرهنگ و ادبیات ایران، عده ای را که از زبان شعر او به ستوه آمده بودند بر آن داشت که به او تعریض کنند و بگویند که جواهری از نژاد ایرانی است و هجو اعراب نیز به همین سبب برای وی آسان می نماید.

این امر در همان سالها باعث و بانی جنگ مطبوعاتی دراز مدتی میان الجواهری و دشمنان او گردید و جواهری را بر آن داشت با مدرک و دلیل اثبات کند که حداقل خاندان او از چهار صدسال پیش به این سمت در عراق زیسته اند.

دیگر اینکه باید افزود جدای از شعر جواهری که راهگشای تحولی در شعر عرب در مقطعی از زمان به شمار می آید، کتاب خاطرات او نیز به دلیل اطلاعاتی که از جامعه عراق در نیمه اول قرن بیستم در اختیار خوانندگان می گذارد، از ارزش تاریخی برخوردار است و مطالعه آن، معلومات جامعی را درباره نوع زندگی مردم و طرز رفتار و گفتار و اندیشه های دولتمردان و شخصیت های سیاسی، ادبی و اجتماعی عراق را در مقطع مهمی از تاریخ این کشور ارائه می نماید.

الجواهری چند ماه پیش در شهر دمشق در ۹۷ سالگی درگذشت و در میان جمعیت انبوه شاعران و ادیبان تبعیدی عراق و صاحب قلمان و سیاستمداران سوری و فرسنگها دور از خاک نجف اشرف، به سفر خاک و افلاک رفت. یادش گرامی باد.

نزار قبانی

نزار قبانی، شاعر شهیر عرب که در سال ۱۹۲۳ به دنیا آمده بود، درگذشت. این شاعر که مشهورترین عاشقانه سرای جهان عرب بود، از تولد خود چنین سخن گفته است:

«من فقط می دانم که در روز تولدم، طبیعت به اجرای انقلاب خود بر ضد زمستان سرگرم بود و از مزرعه ها و گیاهها و گلها و گنجشکها می خواست که او را در این انقلاب در برابر روش یکنواخت زمین تأیید کنند.»

قبانی در سال ۱۹۴۴ و زمانی که فقط بیست و یک سال از عمرش می گذشت و در رشته حقوق دانشگاه دمشق درس می خواند، نخستین دفتر شعر خود را با نام زن سبزه روبه من گفت منتشر ساخت. انتشار این کتاب در سوریه هیاهویی به راه انداخت و مخالفان و موافقان بسیاری یافت. مخالفان این کتاب به دو دسته تقسیم می شدند: نخست کسانی که با سخن نو آوردن در شعر کهن عرب مخالفت می ورزیدند و دوم آنانی که آوردن سخنی خارج از اعتبارات اجتماعی آن روزگار را حرام می دانستند.

موافقان کتاب شعر قبانی نیز طبقه دانشجو، متجدد و کسانی بودند که از قید و بندهای سنگین اجتماع خود به تنگ آمده

بودند، اما نزار قبانی در این دفتر شعر که نخستین بار با سرمایه شخصی و در سیصد نسخه منتشر کرده بود، از بیان عشق، غریزه، برهنگی، و تاختن به قیدهای اجتماعی محصور خود فرو گذار نکرده بود. او بی توجه به مخالفت ها به راه خود ادامه داد و در عاشقانه سرایی ها به راههایی پا گذاشت که پیش از او کسی جرأت پیمودن آن نداشت.

قبانی پس از فراغت از تحصیل در رشته حقوق، به استخدام وزارت خارجه سوریه درآمد و در سفارتخانه های این کشور، در پایتخت های مختلف به خدمت پرداخت. نخستین ماموریت او رفتن به قاهره بود که سه سال طول کشید و به اعتراف خود او نقطه عطفی برای شعر و اندیشه او به شمار آمد. قبانی در کتاب خاطرات شاعرانه خود از شهرهای پکن، مادرید و لندن به عنوان نقاط عطف دیگر در زندگانی ادبی خود یاد می کند.

قبانی پس از زن سبزه رو به من گفت به فاصله هرسه چهار سال یکبار، دفتر شعری منتشر می کرد و با هر کتاب خود بحث و جنجال گسترده ای در مطبوعات کشورهای عربی راه می انداخت. کتابهای بعدی قبانی که تا سال ۱۹۶۶ به ترتیب منتشر شدند عبارتند از:

کودکی سینه، ساهبا، توازن منی، شعرها، محبوب من، و نقاشی با کلمات. موضوع محوری تمام سروده های این شش کتاب، عشق است، اما عشق قبانی در جسم خلاصه شده و اگر گاهی از توصیف جزئیات پیکر محبوب و سرکشی های غریزی خود فراغت یافته، به موضوعاتی چون ستم بر زنان و تزییع حقوق آنان در جامعه عرب پرداخته است.

منتقدان ادبی عرب لقبهای بسیاری برای قبانی درست کرده اند؛ القابی چون شاعر عشق، شاعر زن، شاعر رسوایی، شاعر طبقه مخمل پوش، شاعر تاجر، شاعر ملعون، شاعر شکست و ناامیدی، شاعر هجو سیاسی، شاعر غزلهای حسنی و غیره. این نامها اغلب به دلیل نگرشی که قبانی در غزلهای خود بیان کرده پدید آمده است. سیر تحول در شعرهای قبانی از غزل با موضوعی جسمانی به غزل با موضوعی اجتماعی پس از انتشار حدود هفت مجموعه رخ نمایانده است و این امر او را به عنوان مدافع سر سخت حقوق زنان در جامعه عرب شناساند.

قبانی در سال ۱۹۶۶ پس از ۲۱ سال کار در حوزه سیاست، از مشاغل دیپلماتیک کناره گرفت و به منظور نزدیک شدن به کانون فعالیت های فرهنگی، شهر بیروت را برای اقامت برگزید. او در همان موقع انتشاراتی به نام خود برپا ساخت و به کار انتشار کتابهای خود و دیگران پرداخت.

اما با فرارسیدن سال ۱۹۶۷ و شکست حکومتهای عربی از رژیم اشغالگر قدس، در نزار قبانی انقلابی درونی رخ نمود. او در این مقطع، شعری را با عنوان حاشیه ای بر دفتر شکست سرود که هیاهویی به راه انداخت. او در فصلی از این منظومه چنین سروده است:

احسان در بوسه من مرده است

جاستور

از بوی می ماند
روزهایمان به آفتاب
شطرنج است و
خمیازه.

آیا ما بهترین قومیم
که بر مردمان بیگناه شلیک
نفت ریخته بر همکاران
می توانست
سجری از آتش و شعله شود.

اما
بوق و کرنا
بروزی به نجات نمی آید
وطن نمیگینم
من شاعری بودم
که عاشقانه سرودم
اما به یک شکل
بمن شاعری ساختی
با استیغ سراید.



نزار قبانی با این شعر فریادگونه خود که از سر خشم و غیظ و ناامیدی سرود، راه تازه ای پیش پای خود گشود. او در دفتر خاطراتش می نویسد: «همه چیزهایی که در جنگ شکست برمی دارد قابل جبران است: هواپیماها، تانکها، رادارها و خودروهایی نقربر، تنها دل شکسته است که ترمیم نمی پذیرد و به هم پیوستن آن ممکن نیست. شعر من با عنوان حاشیه ای بر دفتر شکست بیانیه ای بود شامل رد و معارضه. من شعر یاد شده را در حالت بیماری و هذیان که انگشتانم در اختیارم نبود، سرودم. این شعر از لحاظ شکل و قالب با هیچ یک از سروده های گذشته ام شباهتی نداشت و مثل خود من پریشان و پراکنده، چون خاکستر ققنوس بود.»

اما مخالفان قبانی علیه او به قیامی گسترده دست زدند. آنان می گفتند شاعری که روح خود را به شیطان فروخته و غزلهای عاشقانه می سراید حق ندارد شعر برای وطن بگوید. این گروه حتی مسؤلیت شکست در جنگ را به گردن شعرهای عاشقانه نزار قبانی می انداختند! با این حال قبانی به راه تازه خود ادامه داد و از آن پس میان دلدار و وطن پیوند برقرار کرد و در سروده های بعدی، دو محور اساسی را دستور کار خود قرار داد؛ محور اول عشق به یار و دیار و محور دوم هجو اعراب و بویژه حکومتهای عربی به خاطر خودکامگی و ناتوانی هایشان.

قبانی در سال ۱۹۶۸ مجموعه شعر یادداشتهای روزانه زنی لایالی و در سال ۱۹۷۰ دو کتاب شعرهای وحشی و کتاب عشق را منتشر می سازد که ادامه منطقی دفترهای عاشقانه سابق اوست و پیداست که تا این زمان هنوز موج میهن پرستی تمام روح او را تسخیر نکرده است.

پس از شکست ژوئن سال ۱۹۶۷ موج جدیدی در شعر عرب پدید آمد که سروده های آن به اشعار «خزیرانیه» یا

«سروده های ژوئن» معروف گردید. در این سروده ها روحیه ناامیدی، غم و اندوه، خوارشدگی، بغض های فروخته و سخن از سر خشم موج می زد، اما پس از فروکش کردن این احساس، روحیه مبارزه طلبی در شعر عرب اوج تازه ای گرفت. در این سروده ها فلسطین جایگاه ویژه ای به خود اختصاص می داد و حس نفرت از دشمن اشغالگر علاوه بر خاک فلسطین، مناطق دیگری از سوریه، لبنان، اردن و مصر را تصرف کرده بود. قبانی نیز که روی موج حماسه سرائی افتاده بود، شعرهایی بی دردی صادر می کرد و در آن به دشمن هشدار می داد. مجموعه شعر خشم خورده ها از محصولات همین دوره است.

پس از انتشار شعر حاشیه ای بر دفتر شکست گروهی از نویسندگان مصر از دولت مصر خواستند که قبانی و آثارش را به خاطر تعرض به ساحت جمال عبدالناصر در این شعر از ورود



به خاک مصر ممنوع کنند. سازمانهای امنیتی نیز چنین کردند و از آن پس از فروش کتابهای قبانی در مصر یا پخش کردن سروده هایش در رادیو جلوگیری به عمل آوردند. در برابر این رفتارها، قبانی نامه ای مفصل برای عبدالناصر نوشت و آن را به وسیله احمد بهاء الدین، نویسنده معروف مصری، به او رساند. عبدالناصر پس از خواندن نامه نزار قبانی با خط قرمز در گوشه آن نوشت: «اجازه داده می شود که شعر نزار در مصر توزیع گردد و فروش کتابهایش آزاد باشد. من هیچ گونه اعتراضی به شخص نزار یا اشخاصی که مانند او فکر می کنند ندارم.»

قبانی تا سال ۱۹۷۳ که در تاریخ به عنوان پیروزی برای اعراب ثبت شده است، چند کتاب شعر دیگر نیز منتشر ساخت